

یادداشتی از بهرام سلمانی ؛

## نقد نمایش "گذشته هر کسی به خودش مربوطه"

در خلاصه داستان چنین آمده « ایوان واسیلی یویچ که برای سر و سامان دادن به زندگی خود نیت خیرخواهانه ای از خود نشان می دهد و از دختر مورد توجهش خواستگاری می کند، در مواجهه با وقایع پیش آمده تصمیمات دیگری می گیرد»

به گزارش خبرنگاران گروه فرهنگ، هنر و رسانه گزارش خبر، نمایش "گذشته هر کسی به خودش مربوطه" نمایشیست با طنز موقعیت و فانتزی . این نمایش برگرفته از کتاب عطسه اثر مایکل فرین به نویسندگی و کارگردانی مانی آبادیان و تهیه کنندگی کمال علوی چند روزی است که در مجموعه ی هنر شهر آفتاب شیراز بروی صحنه رفته و مورد استقبال مخاطبین قرار گرفته است .

نمایش (گذشته هرکسی به خودش مربوطه) نمایشی با حال و هوای کافه ، طعم خنده و موسیقی کافه ای جدا از نمایش است، چرا که موسیقی در شروع و پایان بنوعی مستقل از نمایش ولی با هدف نزدیک نمودن و هماهنگ شدن دو عنصر ، صحنه و تماشگر و حتی بازیگران با صحنه اجرا می گردد که می شد این موسیقی را در ادامه نمایش بعنوان موسیقی متن بهره برد که کارگردان امبیانس صحنه را به موسیقی ترجیح می دهد و به نوعی ابزار موسیقی و حتی هنرمندان موسیقی در صحنه به عنوان اکسیسوار و همکاران کافه ادامه حیات می دهند موسیقی جدا از نمایش است که این هم در سبک و سیاق خودش دلچسب و تجربه ای زیباست .

بازی های بازیگران با کمال علوی شروع می شود ؛ بازیگر در کمال زیبایی توانسته نقشی خوب، دلچسب، گاهی فی البداهه، باور پذیر، با وقار خاص و شاعرانگی خود کمال علوی به اجرا درآورد .

بیان و طنزهای حساب شده مانی آبادیان در دیالوگ و بیان احساسات و تیک های که در نقش جای گذاری کرده است، همراه با ظرافت، سبک بالی و تغییر پاساژهای زیرکانه که در حین بازی فاطمه احسانی در صحنه جلوه گر می شود با بازی دخترانه ی نگار علوی در لحظه ی ورود به صحنه و به نوعی در تمام لحظات این نمایش تماشگر فرصت پلک زدن را ندارد و خودش را در صحنه کنار بازیگران و عضوی از صحنه می بیند .

تماشگر از موسیقی لذت می برد، می خندد و لحظاتی خود را در نمایش می بیند مثل این است که در کافه نشستی و اتفاقات رئال در حال اتفاق افتادن است، درست در کافه ای که تماشگر فقط بیننده نیست عضوی از نمایش است همراه با بوی قهوه ای که در لحظه ای از نمایش، محیط را پر از عطر قهوه می کند، مخاطب به نظاره نشسته است .

از ابتدا که با موسیقی شروع می شود مثل این است که تماشگر هم عضوی از کافه است و بهتر است بگوییم عضوی از نمایش کافه ای است که کارگردان با ظرافت و حساب شده تماشگر را وارد بازی دنیای نمایش میکند و به نوعی قصه را با تماشگر به اشتراک می گذارد .

قصه عاشقی و پنهان کاری آدمهای که در میانسالی با وجود خانواده ولی ترس از حرف مردم وارد دنیایی از عاشقی می شوند و جوانی که می خواهد عشق را تجربه کند و دختری که در میانه دو شخصیت با ثروت و دلدادگی گرفتار شده است .

موضوع نمایش هم با توجه به تکراری بودن قصه عشق ، خیانت، تنهایی، دو راهی عشق و هوس و بهره جستن از نام های روسی با دیالوگ های از فرهنگ ایرانی که از دل گفتار بیرون می زند، باز توانسته مخاطب را با خود همراه کند .

نور پردازی ، طراحی صحنه و چیدمان صحنه برای مخاطب دلپذیر و برای بازیگر ابزار صحنه است تا جایی که ارتباط بازیگر و تماشگر را همراه با طراحی نور و صحنه، قوی تر و درحین سکوت تماشگر را به فکر فرود می برد و اندیشه تماشگر را قفلک داده و حرف های بسیاری مانند چند وجه و بُعدی بودن شخصیت و درون مایه آدم ها را با ظرافتی نرم گونه به تماشگر منتقل می کند و درست مثل این است که زمان در همان صحنه ایستاده است و تماشگر دلش نمی خواهد که نمایش تمام بشود .

این نمایش محصول فکر و اندیشه ی خاص مانی آبادیان است که در کارهای قبلیش هم فانتزی بودن و طنز موقعیت را دنبال کرده و بدون اینکه از طنز سخن بگوید تماشگر را با خلق موقعیت کمیک به لبخند و از طرفی به فکر وا می دارد و همزمانی این دو در کنار هم است که برای مخاطبان لذت بخش است .